

ناتوانایی‌های یادگیری

دکتر مرصیه مشتاقی

از نیمه دوم قرن بیستم پژوهش و مطالعه درباره کودکانی آغاز شده است که حالت و کردار آنان برای بسیاری از پدران و مادران، معلمان و مددکاران حیران‌کننده است زیرا اغلب آنان علی‌رغم داشتن هوش طبیعی، بدون بهره‌گیری از آموزش‌های ویژه قادر به ادامه تحصیل نیستند. بسیاری از این کودکان تنها در یادگیری یک درس خاص دچار مشکل هستند اما برخی از آنان در یادگیری چند موضوع درسی، دشواری دارند.

مشکلات یادگیری این گونه کودکان معمولاً با افزایش سن آنان وخیم‌تر می‌شود. به طوری که مشکل آنان که زمانی به راحتی قابل تشخیص بود، صراحت و روشنی خود را از دست می‌دهد زیرا این مشکل به سایر زمینه‌ها سرایت می‌کند.

درباره ناتوانایی‌های یادگیری و علل آن نظریه‌های مختلفی طرح شده است که هر کدام از نظریات عقیده خاصی در مورد اختلال یادشده دارد و همچنین نظریه‌های مختلف روان‌شناسی نظریات متفاوتی در ارتباط با بروز و علل اختلال یادگیری ارائه داده‌اند.

مبحث اختلال‌های یادگیری یکی از مباحث عمده در حوزه روان‌شناسی و آموزش و پرورش کودکان استثنایی و روان‌شناسی تربیتی است که همان‌طور که گفته شد از دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم در کشورهای پیشرفته جهان به ویژه در اروپا و آمریکا مورد توجه بوده و در کشور ما نیز از زمانی که سازمان آموزش و پرورش استثنایی از چند دهه پیش تاسیس شده مورد توجه قرار گرفته است.

ناتوانی یادگیری یک دانش‌آموز در کلاس ممکن است نتیجه علل گوناگونی از التهاب ناشی از مدرسه گرفته تا عدم وجود کتاب درسی مناسب باشد. از عوامل بی‌شماری که ممکن است موجب مشکلات ناشی از مدرسه محسوب گردد، ناتوانی‌های یادگیری از همه عوامل دیگر شایع‌تر و در عین حال از همه پیچیده‌تر می‌باشد. با وجود این که کودکان ناتوان در یادگیری نه از نظر حسی نواقصی دارند و نه از نظر ذهنی عقب‌مانده می‌باشند و همچنین از امتیازات

آموزش و پرورش بهره‌مندند اما باز نمی‌توانند یاد بگیرند.

بسیارند کودکانی که ظاهری طبیعی دارند، رشد جسمی و قد و وزنشان حاکی از به‌هنجار بودن آنان است و هوششان کم و بیش عادی است، به خوبی صحبت می‌کنند، مانند سایر کودکان بازی می‌کنند و مثل همسالان خود با سایرین ارتباط برقرار می‌کنند. در خانه نیز خودیاری‌های لازم را دارند و کارهایی را که والدین به آنان واگذار می‌کنند به خوبی انجام می‌دهند و از رفتار و اخلاق عادی برخوردارند لیکن وقتی به مدرسه می‌روند و می‌خواهند خواندن، نوشتن و حساب یاد بگیرند دچار مشکلات جدی می‌شوند.

کودکان مبتلا به ناتوانی یادگیری که طبق تخمین‌های جهانی حدود ۸ درصد از کودکان و غالباً پسران را تشکیل می‌دهند، معمولاً پیش از ورود به

با وجود این که کودکان ناتوان در یادگیری نه از نظر حسی نواقصی دارند و نه از نظر ذهنی عقب‌مانده می‌باشند و از امتیازات آموزش و پرورش بهره‌مندند اما باز نمی‌توانند یاد بگیرند

مدرسه شناخته نمی‌شوند زیرا ناتوانی‌ها در خواندن هجی کردن، نوشتن و حساب کردن حضور می‌یابند. نکته بسیار مهم در آموزش و پرورش کودکان مبتلا به ناتوانی یادگیری، کوشش برای رشد مهارت‌های اجتماعی و حرفه‌ای آنان است که از نظر موقعیت شغلی و ادامه زندگی مستقل آنان حایز اهمیت اساسی است.

در دهه ۱۹۶۰ کودکان مبتلا به ناتوانی یادگیری، کانون توجه مطالعات روانی و آموزشی بوده‌اند. ناتوانی یادگیری شاخه جدیدی است که به آموزش و پرورش ویژه افزوده شده است از آن جا که ناتوانی‌های یادگیری به عملکردهای بسیار پیچیده دستگاه‌های حسی، حرکتی و روانی و شناختی و چگونگی رشد و پرورش کودک بستگی دارد. هر دانش‌آموز ممکن است در یک یا چند زمینه درسی ناتوانی داشته باشد و تشخیص دقیق عمل آنها دشوار و بهبود آنها نیز غالباً مستلزم به کارگیری تخصص‌های گوناگون است. به دلیل همین ماهیت پیچیده ناتوانی‌های یادگیری هر دانش‌آموزی که دچار آن است لازم است به طور جداگانه مورد ارزیابی و تشخیص قرار گیرد و برنامه‌های بازپروری و بازآموزی انفرادی تدارک دیده شود. مسایل و مشکلاتی که در زمینه تعلیم و تربیت و

آموزش کودکان استثنایی وجود دارد فراوان و گوناگون است لیکن در اشاره به برخی از نارسایی‌های آموزش استثنایی باید به تشخیص این کودکان و به روش آموزشی مناسب با این کودکان و اهمیت آن پرداخت. رفع یا کاهش مشکلات دانش‌آموزانی که به ناتوانی یادگیری دچارند علاوه بر رشد عمومی، فرهنگی، اجتماعی و بهداشتی جامعه، مستلزم تجدیدنظر در برنامه‌ها و روش‌ها و امکانات آموزشی، به کارگیری وسیع تخصص‌های علوم تربیتی و روان‌شناسی و مشاوره در تمام حوزه‌های آموزشی و پرورشی به ویژه در دوره آموزش عمومی است. همچنین تدوین قوانین برای حمایت از این دانش‌آموزان و تامین محیطی با کمترین محدودیت و آموزش انفرادی این کودکان ضروری است تا میزان آنان را به جریان عادی آموزشی و وصول به استقلال و خودکفایی برساند.

بی‌توجهی به این مسایل موجب خواهد شد که دانش‌آموزان بیشتری از گردونه‌ی آموزش عمومی به بیرون پرتاب شوند و بی‌سوادی عمومی ابعاد گسترده‌تری به خود بگیرد و رشد فرهنگی، اجتماعی کشور را دچار موانع بزرگتری سازد. در حالی که بی‌سوادی بزرگسالان تا حدی زمینه‌ساز ناتوانی‌های یادگیری است.

شرایط نامناسب آموزشی و پرورشی نیز زمینه دیگری برای افزایش بی‌سوادی است و هر گاه این دور باطل با تغییر و تحولات همه‌جانبه تعلیم و تربیت عمومی در هم شکسته نشود امیدی نمی‌توان داشت که محرومیت فرهنگی و اجتماعی کشور تضعیف و رشد فرهنگی و اجتماعی جایگزین آن گردد.

به نظر می‌رسد جای آن نیست که هر سال شاهد آن باشیم که گروه‌های بزرگی از دانش‌آموزان به دلیل محرومیت‌های بهداشتی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی و پرورشی از حق طبیعی خود برای رشد یافتن و عضو موثر، با ایمان، با فرهنگ و متمدن جامعه شدن محروم بمانند و آنچه که اهمیت دارد مساله شناسایی این کودکان و کمک به آنها در حد توان و امکانات برای حل مشکلات و مسایل آنان است.

به دلیل اهمیت موضوع و همچنین پیچیده بودن این اختلال لازم است در آینده به صورت دقیق‌تر به آن پرداخته شود.

